

Disagreement Between the Prosecutor and the Investigator Regarding the Grounds for Issuance of a Non-Prosecution Order

 Milad Amiri

Judge of the Judiciary, Ph.D. Candidate in Criminal Law and Criminology, Department of Law, Islamic Azad University, Semnan Branch, Semnan, Iran.
Milad.amiri.m@gmail.com



Abstract

According to Article 269 of the Code of Criminal Procedure (2013), whenever the Prosecutor disagrees with the Investigator's opinion and the Investigator persists in their stance, the case must be referred to the competent court for dispute resolution, and the court's decision shall be final. A critical legal ambiguity arises when the Investigator issues a non-prosecution order based on "insufficiency of evidence," yet upon review, the Prosecutor while agreeing with the issuance of the order itself disagrees with the specific legal ground invoked, arguing instead for a "lack of criminal element". If the Investigator maintains their original reasoning, does this constitute a dispute requiring court intervention due to the Investigator's refusal to yield, or is the Investigator legally bound to follow the Prosecutor's instruction regarding the grounds for the order?

Since the Code of Criminal Procedure is silent on disagreements concerning the grounds (rather than the essence) of a non-prosecution order, judicial practice is divided. Some jurists argue that the Investigator must submit to the Prosecutor's

Journal of Research and
Development in Criminal Law and
Criminology

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 2 | No. 4 | Fall 2025 and
Winter 2026
(Original Article)

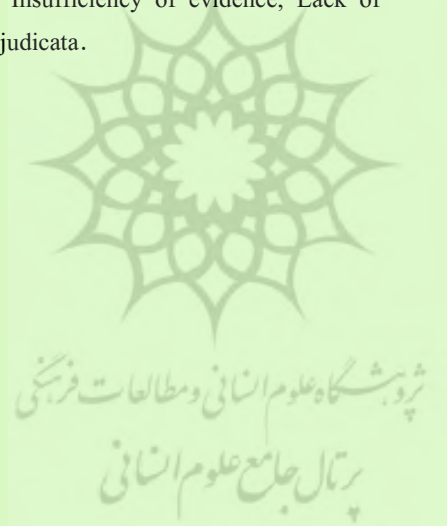
www.jclc.illrc.ac.ir

DOI:

10.22034/jclc.2025.2052958.1167
<https://doi.org/10.22034/jclc.2025.2052958.1167>


view, while others maintain that judicial resolution is required. Among those advocating for court intervention, opinions further diverge on whether jurisdiction is established under Article 272 or Articles 269 and 271 of the Code. Employing a descriptive-analytical method, this study examines these divergent approaches and argues in favor of court intervention based on the application of Articles 269 and 271 to ensure procedural justice and adherence to the principle of res judicata.

Keywords: Prosecutor; Investigator; Non-prosecution order; Disagreement; Insufficiency of evidence; Lack of criminal element; Res judicata.



فقد توافق میان دادستان و بازپرس در جهت صدور قرار منع تعقیب

قاضی دادگستری، دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه
آزاد اسلامی، واحد سمنان، سمنان، ایران
Milad.amiri.m@gmail.com

میلاد امیری 



دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و
جرم‌شناسی

پژوهشگاه حقوق و قانون ایران

دوره ۲ | شماره ۴ | پاییز و زمستان ۱۴۰۴
(مقاله پژوهشی)

www.jclc.illrc.ac.ir

DOI:

10.22034/jclc.2025.2052958.1167

چکیده

برابر ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۹۲) در هر مورد که دادستان با عقیده بازپرس مخالف باشد و بازپرس بر عقیده خود اصرار کند، پرونده برای حل اختلاف به دادگاه صالح ارسال و طبق تصمیم دادگاه عمل می‌شود. سوالی که در این خصوص مطرح می‌گردد این است که اگر بازپرس، قرار منع تعقیب به جهت «فقد دلیل» صادر نماید و پرونده جهت اظهار نظر نزد دادستان ارسال گردد و دادستان با اصل قرار منع تعقیب موافق، لکن با جهت صدور آن مخالفت نماید؛ فی‌المثل اعتقاد به «فقد وصف کیفری» داشته باشد؛ در این صورت اگر بازپرس بر نظر خود اصرار داشته باشد، آیا به لحاظ عدم تبعیت بازپرس از نظر دادستان، پرونده جهت حل اختلاف به دادگاه ارسال می‌شود یا موجبی برای اختلاف نبوده و بازپرس مکلف به تبعیت از نظر دادستان است؟

قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص فرض اختلاف بازپرس و دادستان در جهت قرار منع تعقیب، ساکت است؛ لذا در رویه قضایی اختلاف نظر وجود دارد، برخی قضات معتقد به تبعیت بازپرس از دادستان و برخی معتقد به حل اختلاف توسط دادگاه

هستند. افرادی که معتقد به حل اختلاف توسط دادگاه می باشند نیز برخی معتقد به مداخله دادگاه بر اساس ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری و برخی معتقد به مداخله دادگاه بر اساس مواد ۲۶۹ و ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری هستند. نگارنده همسو با دیدگاه اخیرالذکر به شیوه تحلیلی توصیفی، موضوع را مورد بررسی قرار می دهد.

کلیدواژه‌ها: دادستان، بازپرس، منع تعقیب، فقد توافق، فقد دلیل، فقد وصف کیفری، امر مختوم کیفری



مقدمه

تحقیقاً، بین حالتی که یک مقام، وظیفه تحقیق و تعقیب جرایم را توأمان انجام می‌دهد با حالتی که یکی از این مقام‌ها بر دیگری تسلط و کنترل آمری و مأموری داشته باشد، تفاوت چندانی وجود ندارد. (شاگری، هادی زاده، ۱۳۹۵: ۱۴۴) لذا اخیراً، تحولات دادرسی کیفری در کشورهای دارای نظام دادسرا، حکایت از آن دارد که در جهت تحقق دادرسی عادلانه و منصفانه، اختیار تعیین تکلیف نهایی پرونده و اعلام نظر درباره بی‌گناهی و یا مجرمیت متهم از دادسرا به عنوان مرجع تعقیب و تحقیق سلب و به قاضی بی‌طرف واگذار شده است.^۱ (فتحی، دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

با مذاقه در قانون آیین دادرسی کیفری ایران ملاحظه می‌گردد، اصل استقلال مقام تحقیق از مقام تعقیب به رسمیت شناخته شده است ولی این استقلال نسبی است. (علی پور و دیگران، ۱۴۰۱: ۲۳۰) بنابراین دادستان در رابطه با تمام قرارها و تصمیماتی که بازپرس صادر می‌کند، اظهارنظر نمی‌کند و برخی از تصمیمات بازپرس بدون اظهارنظر دادستان قطعی است اما پاره‌ای از قرارهای بازپرس برابر مقررات آیین دادرسی کیفری باید «فوراً» به نظر دادستان رسد که می‌توان به قرار منع تعقیب وفق ماده ۲۶۵ قانون یادشده اشاره کرد.^۲ (رستمی، ۱۳۹۷: ۶۴)

تا قبل از اظهارنظر دادستان، قرار از اعتبار امر قضاوت شده در دادسرا^۳ و یا قاعده فراغ دادرسی برخوردار نیست.^۴ برابر ماده ۲۶۷ قانون آیین دادرسی کیفری در صورت

^۱ فی‌المثل در نظام حقوقی لبنان، تصمیم نهایی را بازپرس اتخاذ می‌نماید، در صورتی که دادستان مخالف نظر وی باشد، باید برای اعتراض به مرجع مستقلی به نام هیات اتهامیه مراجعه کند. (علی پور و دیگران، ۱۴۰۱: ۲۲۹)

^۲ قرار موقوفی تعقیب (ماده ۲۶۵)- قرار جلب به دادرسی (ماده ۲۶۵)- قرار اناطه کیفری (تبصره یک ماده ۲۱)- قرار عدم صلاحیت (ماده ۲۶۷)- قرار بازداشت موقت (ماده ۲۴۰)- قرار توقف تحقیقات (ماده ۱۰۴)- قرار تامین کیفری منتهی به بازداشت (ماده ۱۲۱)- قرار ابقای تامین (ماده ۲۴۲) و...

^۳ برخی از نویسندگان به اعتبار امر قضاوت شده در دادسرا با وجود عدم قطعیت قرار نهایی معتقدند. (احمدزاده، تام، ۱۴۰۲: ۳۹۵)

^۴ نشست قضایی ۱۳۹۷-۴۵۴۶ مورخ ۱۳۹۶/۹/۲ استان فارس: «نظر هیات عالی: اظهار عقیده بازپرس مبنی بر موقوفی یا منع تعقیب به تنهایی و مادام که مورد موافقت دادستان واقع نشده است، قرار نهایی

موافقت دادستان با قرار منع تعقیب، بازپرس مراتب را به طرفین ابلاغ می‌کند. طبق ماده ۲۶۹ قانون مذکور در صورت مخالفت دادستان با «عقیده» بازپرس و اصرار بازپرس بر عقیده خویش، حل اختلاف با دادگاه صالح است.

برابر مواد ۲۶۵ و ۲۷۸ قانون مارالذکر، قرار منع تعقیب با جهات خاص صادر می‌شود. ۱ جهات ویژه^۲ صدور قرار منع تعقیب عبارت اند از؛ ۱. قرار منع تعقیب به لحاظ فقد وصف کیفری ۲. قرار منع تعقیب به لحاظ فقد دلیل ۳. قرار منع تعقیب به لحاظ کمبود دلیل ۴. قرار منع تعقیب به لحاظ عدم انتساب بزه به متهم ۵. قرار منع تعقیب به لحاظ تعقیب غیر قانونی متهم.^۳ هر یک از این جهات جزء منطوق قرار منع تعقیب محسوب می‌شوند و در صورت عدم ذکر جهت منع تعقیب، وفق مواد ۷۶ و ۲۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری پرونده به شعبه بازپرسی اعاده تا بازپرس به تکلیف قانونی خود مبنی بر مستدل و مستند بودن عقیده و اقدام مورد نظر دادستان یعنی تصریح به جهت قرار، اهتمام و سپس مجدد پرونده به نظر دادستان برسد.^۴ به تعبیری باید مشخص گردد، مقام تحقیق بر اساس

دادسرا محسوب نمی‌شود و قابل عدول (تغییر) است اما پس از موافقت دادستان و اعاده پرونده نزد بازپرس، این قرار نهایی شده و مشمول قاعده فراغ دادرسی قرار می‌گیرد و در نتیجه از این زمان به بعد، از سوی بازپرس یا دادستان قابل عدول نیست.»

^۱ در قانون آیین دادرسی کیفری ایران معمولاً موارد صدور قرار منع تعقیب پراکنده بوده است. به طور مثال ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ و بند «ک» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، مؤید آن است.
^۲ برخی حقوقدانان معتقدند که قرار مذکور صرفاً به دو جهت حصری جرم نبودن یا فقدان ادله صادر می‌شود. (کوشکی، ۱۴۰۱: ۴۸۹/۱)

^۳ رأی اصراری شماره ۹۰۵ مورخ ۱۳۱۶/۴/۲۴ هیات عمومی اصراری کیفری دیوان عالی کشور: «حکم منع تعقیب چه به استناد این صادر شود که عمل جرم نبوده یا به استناد اینکه عمل واقع نشده یا اینکه متهم مرتکب آن نبوده یا ادله برای مجرمیت کافی نیست یا شرایط تعقیب جزایی موجود نمی‌باشد، همه این ها رای نهایی و حکم است» به نقل از (ذوالفقار، آشوری، ۱۳۷۷: ۲۴۷) ملاحظه می‌گردد از نظر قضات وقت دیوان عالی کشور فقدان شرایط تعقیب کیفری نیز از موجبات صدور قرار منع تعقیب لحاظ شده است. به نظر نگارنده این جهت می‌تواند بر اساس مفهوم مخالف صدر ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری یا بند «پ» ماده ۲۸۹ قانون یاد شده از جهات موقوفی تعقیب باشد.

^۴ شایسته ذکر است، عدم ذکر جهت قرار منع تعقیب از موارد نقص تحقیقات برابر ماده ۲۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری نمی‌باشد.

کدام یک از جهات مصرحه در فوق، اقدام به صدور قرار منع تعقیب نموده است. ماده ۲۶۴ قانون یاد شده مؤید آن است که «عقیده» بازپرس می‌بایست در قالب قرار و مستند اصدار یابد و عقیده در قرار های دارای «جهت» یا «مورد» از جمله منع و موقوفی تعقیب، مقید به ذکر جهت و مورد و به بیانی مستند قرار است. به سخن دیگر قاضی باید هر رأی از جمله قرار منع تعقیب را با ذکر علل و مبانی آن صادر کند. (صالحی راد، ۱۴۰۱: ۱۶۳)

بنابراین می‌توان بر این نظر بود، طبق قاعده فقهی «انتفاء مقید به انتفاء قید» در صورت عدم ذکر قید قرار منع تعقیب، عقیده اتخاذ شده، غیر مستند و مقرون به صحت نمی‌باشد. مضاف بر آن، مقنن در خصوص جهات صدور قرار منع تعقیب از اعتباری تحت عنوان «تجویز بازتعقیب متهم» بهره جسته است. در واقع اگر جهت صدور قرار منع تعقیب، فقد یا کمبود ادله باشد، می‌توان با کشف دلیل جدید برای یک مرتبه متهم را تحت تعقیب قرار داد و تنها عامل تشخیص جهت قرار، ملاحظه عقیده بازپرس در قرار نهایی است. لذا به لحاظ آثاری که جهت صدور قرار منع تعقیب در تجدید تعقیب کیفری دارد، تشخیص و تصریح به آن حائز اهمیت است. سوالی که در این خصوص مطرح می‌گردد این است که هر چند مقنن در ماده ۲۶۷ قانون آیین دادرسی کیفری به اصل قرار منع تعقیب اشاره نموده است اما آیا موافقت دادستان با جهات صدور قرار مذکور در نظر نبوده است؟ به سخن دیگر، صرفاً موافقت دادستان با اصل قرار منع تعقیب مد نظر مقنن بوده است یا جهات صدور قرار منع تعقیب نیز باید به موافقت دادستان برسد؟ اگر فی مابین بازپرس و دادستان در جهات صدور قرار منع تعقیب، توافق نباشد، نظر کدام یک ارجح است؟ آیا حل اختلاف با دادگاه است؟ مناسب بود قانون در این خصوص تعیین تکلیف می‌نمود که ساکت است. (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۵۰/۲) مع هذا، در این پژوهش در صدد پاسخ دهی به سوالات مذکور هستیم زیرا در رویه قضایی اختلاف نظر وجود دارد به صورتی که برخی از قضات معتقدند؛ ۱. بازپرس در جهات منع تعقیب، تابع دادستان نبوده و استقلال دارد) اصل استقلال مقام تعقیب و تحقیق) و ممکن است حل اختلاف فی مابین بازپرس و دادستان با دادگاه صالح است. ۲. بازپرس در جهات منع تعقیب، تابع دادستان بوده و استقلال ندارد. (اصل تبعیت مقام تحقیق از دادستان)

در مباحث آتی لازم است بدواً به بررسی قرار نهایی و اجزای آن بپردازیم و در نهایت نتیجه بحث را در قالب قرار منع تعقیب بررسی و به اختلافات دادستان و بازپرس در جهات قرار منع تعقیب و آثار آن پرداخته و نتیجه گیری شود.

۱. قرار نهایی

«قرار»، در لغت به معنی ثبات و استوار کردن، استحکام دادن، تعیین و تاکید و نیز حکم محکم تخلف ناپذیر آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱۵۴۱۸/۱۰) در اصطلاح «قرار»، نوعی رأی محسوب می‌شود ض (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۵۳۱) که در امور کیفری جزء یکی از حالات ذیل قرار می‌گیرد: ۱- قاطع دعوی نبوده ولی راجع به ماهیت دعوی باشد، مانند: قرار ارجاع امر به کارشناس ۲- قاطع دعوی بوده ولی راجع به ماهیت دعوی نباشد، مانند: قرار عدم صلاحیت ۳- نه قاطع دعوی بوده و نه راجع به ماهیت دعوی باشد، مانند: قرار تأمین کیفری ۴- قاطع دعوی بوده و راجع ماهیت دعوی است،^۱ مانند: قرار منع تعقیب. (حاجی تبارفیروز جانی، ۱۳۹۹: ۲۱)

به هر روی، آنچه که موضوع پژوهش حاضر را در بر می‌گیرد، «قرار نهایی» است. قرار نهایی، تصمیم قضایی است که توسط مقامات صالح دادسرا و یا دادگاه و اغلب در طول تحقیقات مقدماتی و با هدف آماده سازی پرونده برای ارسال به دادگاه و یا متوقف نمودن دائمی یا مؤقت تعقیب کیفری با لحاظ فرض برائت متهم اتخاذ می‌گردد و حسب مورد و اغلب قابل اعتراض از سوی مقام تعقیب و یا اصحاب دعوی نزد دادگاه صالح است. (آشوری، ۱۴۰۰: ۲۳۰/۲) به عبارت دیگر صدور قرار نهایی نشانه پایان یافتن تحقیقات مقدماتی در آن پرونده نزد آن مقام قضایی بوده و وی دیگر حق دخالت مجدد در آن پرونده را ندارد. در واقع، قاعده «فراغ دادرسی» ایجاد می‌شود. (مگر در موارد استثنایی چون ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری) شایسته بیان است؛ رأی نهایی اگر توسط قضات دادسرا صادر شود تحت عنوان «عقیده یا تصمیم دادسرا» و در صورتی که توسط قضات دادگاه اعم از عمومی مانند صلح یا بخش یا کیفری مانند کیفری دو صادر شود، تحت

^۱ برخلاف ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، قرار در امور مدنی بر خلاف امور کیفری، در ماهیت و قاطع دعوی نیست.

عنوان «دادنامه» شناخته می‌شود.^۱ لذا در صورتی که قرار منع تعقیب توسط مقامات قضایی دادسرا صادر گردد تحت عنوان تصمیم دادسرا دایر بر منع تعقیب و اگر توسط دادگاه صادر شود تصمیم دادگاه شناخته می‌شود. لازم به ذکر است دادگاه‌ها در دو حالت می‌توانند اقدام به صدور قرار منع تعقیب نمایند: ۱. در حین تحقیقات مقدماتی (فی المثل ماده ۲۹۹ و ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری یا بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲) و قبل از ورود به مرحله رسیدگی (جرایم بدون کیفرخواست) ۲. در مقام رسیدگی (فی المثل ماده ۳۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری) و قبل از ورود به مرحله رسیدگی (جرایم با کیفرخواست) در سایر صور که دادگاه وارد مرحله رسیدگی شده است می‌بایست در صورت وجود جهات قرار منع تعقیب، حکم برائت صادر نماید. این دیدگاه بدین معنا نمی‌باشد که دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند حکم برائت را به قرار منع تعقیب تبدیل نماید.^۲

۲. قرار منع تعقیب و اجزا و آثار آن

رای اعم از «حکم» یا «قرار» مهم‌ترین قسمت دادرسی است. (رضانی، صداقت مهر، ۱۴۰۰: ۳۳) لذا، اصل ۱۶۶ قانون اساسی مقرر می‌دارد؛ «احکام دادگاه‌ها باید «مستدل» و «مستند» به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.» ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد؛ «دادرسی کیفری باید «مستند» به قانون باشد» ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد؛ «دادگاه پس از ختم دادرسی با استعانت از خداوند متعال با تکیه بر شرف و وجدان و با توجه به محتویات پرونده و ادله موجود در همان جلسه و در صورت عدم امکان در اولین فرصت و حداکثر ظرف یک هفته به انشای رای مبادرت می‌کند. رای دادگاه باید «مستدل، موجه و مستند» به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن صادر شده است. ماده ۲۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد؛ «پس از انجام تحقیقات لازم و اعلام کفایت و ختم تحقیقات، بازپرس مکلف

^۱ ماده ۳۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری «رای دادگاه باید حداکثر ظرف سه روز از تاریخ انشاء، پاک نویس یا تایپ شود. این رای که «دادنامه» خوانده می‌شود.»

^۲ نظریه مشورتی شماره ۱۵/۱۴۰۱/۷ مورخ ۱۴۰۱/۴/۸ اداره کل حقوقی قوه قضاییه.

است به صورت «مستدل و مستند»، عقیده خود را حداکثر ظرف پنج روز در قالب قرار مناسب، اعلام کند.» در تمامی مقررات فوق الذکر، مقنن تاکید نموده است که تصمیم مقام قضایی می‌بایست، «مستند» به قانون باشد.

اصول و ویژگی دادنامه را می‌توان در دو گروه شکلی و ماهوی دسته بندی کرد. دسته اول شامل خصوصیات است که به ظاهر دادنامه مربوط است. مسائلی چون صلاحیت مقام صادر کننده دادنامه، استناد به قوانین به صورت جامع و کامل، صحیح بودن شکل ظاهری دادنامه و رعایت مسائل نگارشی را در بر می‌گیرد. ویژگی‌های ماهوی شامل مواردی از قبیل لزوم استدلال و استناد در دادنامه می‌شود. در یک دادنامه کیفری مجموعه‌ای از واقعیات، دلایل و مواد قانونی وجود دارد که قاضی باید با دقت فراوان آنها را پردازش کند؛ در واقع شرح تفصیلی ماوقع عملیات و رفتار ارتكابی و شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر آن دلایل و امارات و قرائن مفید یا مضر به حال متهم (دلایل له و علیه متهم) و مواد قانونی منطبق بر رفتار ارتكابی، پایه و اساس منطوق رای را تشکیل می‌دهد. (رمضانی، صداقت مهر، ۱۴۰۰: ۱۹)

آرای دادسرا و دادگاه طبق مطالب پیش گفته دارای اجزای گلی است: ۱. مقدمه ۲. استدلال ۳. استناد ۴. منطوق. دو جزء اخیر برای اصحاب دعوی کیفری و دادستان در دادسرا حائز اهمیت و توجه بیشتری است زیرا نشانگر دلایلی است که مقام قضایی اتهام متهم را محرز و مسلم دانسته یا شکایت مطرح شده را غیر قابل استماع و قابل تعقیب نمی‌داند. در قرار منع تعقیب، قاضی با توجه به ادعاهای مطرح شده و دلایل و دفاعیات اصحاب دعوی کیفری، دعوی اقامه شده را غیر محقق می‌داند. سپس در ادامه و منطوق قرار، به صورت صریح و روشن با استناد به مواد ۴ و ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی و اصل ۳۷ قانون اساسی و جهتی که قرار منع تعقیب را به آن مستند می‌کند، اقدام به اتخاذ عقیده می‌نماید. لذا «جهت قرار منع تعقیب»، جدای از «اصل قرار منع تعقیب» نمی‌باشد و نگارنده با این تفکیک، موافق نمی‌باشد. بنابراین، «جهت» قرار منع تعقیب، جزء منطوق و نتیجه گیری قرار موصوف است.^۱ بازپرس

^۱ قرار منع تعقیب شماره ۱۶۱۹۰۹۹۹/۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰ مورخ ۱۴۰۳/۱۰/۱۸ شعبه اول بازپرسی دادسرای عمومی و انقلاب تهران «... بازپرسی اتهام انتسابی را محرز نمی‌داند، لذا به لحاظ فقدان ادله قانونی جهت احراز ارکان بزه مستند به مواد ۴ و ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری قرار منع تعقیب صادر می‌شود.»

نمی‌تواند قرار منع تعقیب گُلی و بدون ذکر جهت صادر نماید، علاوه بر این که این رفتار تخلف محسوب می‌شود به لحاظ مستند نبودن اصل قرار به جهت قرار، قابل نقض است.^۱ همچنین بازپرس نمی‌تواند قرار منع تعقیب را به دو جهت صادر نماید. البته مشروط بر اینکه رفتار واحد باشد لکن در مواردی که شکایت متضمن رفتارهای متعددی باشد که برخی فی‌المثل فاقد وصف کیفری و برخی دلیل کافی وجود ندارد، در این حالت صدور قرار منع تعقیب به جهات مختلف قانوناً بلامانع است. البته باید جهت قرار به تفکیک اتهام صادر گردد.

در خصوص آثار قرار منع تعقیب در حقوق دادرسی کیفری، ملاحظه می‌گردد؛ قرار منع تعقیب به علت جرم نبودن رفتار پس از قطعی شدن از اعتبار امر مختوم کیفری محض برخوردار است و به صراحت ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری امکان تعقیب متهم به همان اتهام وجود ندارد. (آشوری، ۱۴۰۰: ۲/۲۴۰) حتی تغییر «عنوان» بر عدم تعقیب، تأثیری نداشته و نمی‌توان متهم را به لحاظ همین «عمل»، هر چند تحت عنوان دیگر، مجدداً تعقیب نمود. دلیل این امر این است که در هنگام تحقیقات مقدماتی نسبت به یک عمل، بازپرس مکلف است که آن رفتار را در پرتو کلیه قوانین لازم‌الاجرا در زمان ارتکاب آن ارزیابی کند و با صدور قرار منع تعقیب در واقع اعلام می‌کند نتیجه بررسی او، تشخیص مجرمانه نبودن عمل مذکور است. ممنوعیت بررسی مجدد این اتهام برای مسدود ساختن باب عطف بامسابق نمودن قانون جدید است که از اصول مسلم حقوق جزا به شمار می‌رود. (خالقی، ۱۳۹۵: ۳۲۷)

بنابراین هرگاه در پرونده ای قرار منع تعقیب به لحاظ جرم نبودن عمل ارتكابی صادر و قطعی شود، مشمول قاعده اعتبار «امر مختوم کیفری مطلق» است و آن پرونده به هیچ وجه قابل تعقیب و رسیدگی مجدد نیست. (قسمت صدر ماده ۲۷۸ ق.آ.د.ک) ولی اگر قرار منع تعقیب به لحاظ فقدان دلیل و یا عدم کفایت آن صادر و قطعی شود، مشمول قاعده اعتبار «امر مختوم کیفری نسبی» می‌شود. یعنی با رعایت شرایط خاصی برای یک بار امکان تعقیب مجدد وجود دارد. (قسمت دوم ماده ۲۷۸ ق.آ.د.ک) (حاجی تبار فیروزجائی، ۱۳۹۹: ۱۸۳)

^۱ بند اول ماده ۱۵ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰.

نحوه باز تعقیب متهم در صورت کشف دلیل جدید از طریق «تجویز بازتعقیب» صورت می‌گیرد. اثر این تجویز حسب مورد، عدول دادستان از قرار منع تعقیب دادسرا و یا نقض قرار منع تعقیب سابق صدور، توسط دادگاه خواهد بود که در نهایت پرونده جهت انجام تحقیقات و صدور تصمیم مقتضی به شعبه بازپرسی اعاده می‌گردد. در مواقعی که شاکی در زمان رسیدگی به پرونده، از ارائه دلایل خود به دادگاه عاجز می‌ماند در این مواقع قانون آیین دادرسی کیفری راهی برای رسیدگی مجدد به پرونده باز نموده است که در ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری بدان اشاره شده است و به تجویز دادرسی یا ورود مجدد موضوع ماده ۲۷۸ مشهور می‌باشد. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اشاره به دلیل جدید، جایگاه آن را در دادرسی کیفری تعیین و مجدد اعتبار بخشیده است. پذیرش دلیل جدید پس از صدور تصمیم نهائی در فرایند دادرسی کیفری به عنوان یک استثناء بر اصل مسلم حقوق کیفری یعنی اعتبار امر مختوم است. آنچه که آشکار است، دلیل جدید و امکان ارائه آن حتی پس از قطعیت «قرار» در قانون آیین دادرسی کیفری به رسمیت شناخته شده و امکان استناد به آن در محاکم کیفری محتمل است. البته این استثناء بر قاعده صرفاً شامل «قرار منع تعقیب» است و «حکم برائت» در صورت قطعیت و حتی با پیدا شدن دلیل جدید قابل رسیدگی مجدد نخواهد بود. (احمدزاده، تام، ۱۴۰۲: ۳۹۱) محققاً، در مورد برائت چون دادستان یک بار دعوا را در دادگاه به عنوان طرف اصلی، تعقیب کرده و منجر به صدور حکم برائت شده است، تعقیب مجدد خلاف قاعده و با حقوق متهم منافات دارد.^۱ (طهماسبی، ۱۴۰۳: ۲۹)

^۱ نظریه مشورتی اداره حقوقی به شماره ۷/۱۴۰۳/۳۳ مورخ ۱۴۰۳/۶/۲۳ موید آن است. «اولاً، مصونیت متهم از تعقیب مجدد به عنوان یک قاعده آمره پذیرفته شده است و استثنای آن کشف ادله جدید است؛ اما منع مذکور تنها ناظر به تعقیب متهم است و شامل مواردی نظیر استماع اظهارات شاکی و جمع‌آوری ادله از جمله استعلام وجود یا عدم وجود ادله‌ای بر اثبات وقوع بزه، از مراجع ذی‌ربط نمی‌شود. در واقع این اقدامات با کشف ادله جدید ملازمه دارد و به معنی تعقیب مجدد متهم نیست. منظور از تعقیب مجدد متهم که با وجود شرایط قانونی (یعنی کشف ادله جدید و درخواست دادستان و تجویز دادگاه) مورد نظر قانونگذار قرار گرفته این است که مراجع قضایی نمی‌توانند نسبت به احضار، جلب، بازرسی، صدور قرار تامین، بازداشت و محاکمه و نظایر آنها اقدام کنند؛ بنابراین در فرض استعلام با لحاظ ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در غیر موارد تعقیب که بیان شد، مقام قضایی ذی‌ربط با ارجاع

۳. اختلاف بازپرس و دادستان در جهات صدور قرار منع تعقیب

همان گونه که در مطالب پیش گفته تصریح گردید، جهات صدور قرار منع تعقیب از اجزای قرار موصوف محسوب می‌شود. با این حال ممکن است درباره اصل قرار منع تعقیب و جهت صدور آن، فی مابین دادستان و بازپرس، اختلاف حادث گردد. بدین توضیح که دادستان و بازپرس اعتقاد به منع تعقیب داشته باشند لکن هر یک مستند به جهتی موافق عدم تعقیب متهم باشند. در این فرض، در رویه قضایی اختلاف نظر وجود دارد و دو نظرکلی وجود دارد؛ ۱. لزوم تبعیت بازپرس از دادستان ۲. عدم لزوم تبعیت بازپرس از دادستان که به شرح ذیل به بررسی موضوعات پرداخته می‌شود.

۳/۱. لزوم تبعیت بازپرس از دادستان

برخی قضات در خصوص موضوع مبحث عنه معتقدند؛ بازپرس مکلف به تبعیت از دادستان است. زیرا مطابق با ماده ۲۳ قانون آئین دادرسی کیفری دادستان، رئیس دادسرا می‌باشد که به تعداد لازم معاون، دادیار، بازپرس و کارمند اداری دارد و در ماده ۷۳ ق.آ.د. ک دادستان، حق نظارت و ارائه تعلیمات لازم به بازپرس را دارد و در ماده ۷۴ قانون مذکور دادستان می‌تواند در تحقیقات مقدماتی حضور یابد و بر نحوه انجام آن نظارت داشته باشد و همچنین در ماده ۷۶ قید شده است که می‌تواند اجرای برخی اقدامات لازم

دادستان، نسبت به جمع‌آوری ادله اقدام می‌کند و سپس در صورتی که دادستان ادله جدید را برای تعقیب مجدد متهم کافی دانست، حسب مورد تعقیب را تجویز یا از دادگاه تقاضای تجویز تعقیب مجدد می‌کند. در غیر این صورت چون تعقیبی صورت نپذیرفته است، صدور قرار منع تعقیب منتفی بوده و دادستان باید دستور بایگانی کردن پرونده را صادر کند. ثانیاً، مستنبط از ماده ۲۷۸ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در صورتی که به علت فقدان یا عدم کفایت دلیل، قرار منع تعقیب صادر و قطعی شده و پس از آن دلیل جدیدی علیه متهم کشف شود، دادستان باید احراز کند آنچه با نام «دلیل» کشف و ارائه شده است از اعتبار کافی و موثر به عنوان «دلیل» برخوردار است و این دلیل در جریان تحقیقات مقدماتی دادسرا که به صدور قرار منع تعقیب منتهی شده است، مورد رسیدگی قرار نگرفته است. با احراز این دو امر، برای یک بار دیگر با نظر دادستان تعقیب آغاز می‌شود و برابر قسمت اخیر ماده ۷۶ قانون پیش گفته که موید امکان ارجاع موردی تحقیق به بازپرس است، دادستان می‌تواند تحقیق از شهودی را که اظهارات ایشان برای روشن شدن موضوع ضروری است، از بازپرس تقاضا کند»

را از بازپرس تقاضا کند. در این صورت بازپرس مکلف است اقدام مورد تقاضای دادستان را انجام دهد و نتیجه را نزد وی ارسال نماید. لذا استقلال بازپرس در مقابل دادستان تام و مطلق نیست بلکه مطابق مواد ۲۶۹ و ۲۷۲ صرفاً استقلال در اصل عقیده است. اصل عقیده در فرض مورد بحث، قرار منع تعقیب است که دادستان با آن موافق است لکن جهت قرار، جزء عقیده محسوب نشده و در صورت اختلاف بازپرس با دادستان، بازپرس می‌بایست از نظر دادستان تبعیت کند.

به نظر نگارنده، این دیدگاه در قانون آیین دادرسی کیفری ایران پذیرفته نشده و اصل بر عدم تبعیت است. در موارد استثنایی و محدود تصمیم بازپرس بدون اخذ موافقت دادستان اعتبار نداشته و نظر دادستان در این رابطه استثنا می‌باشد. موارد مزبور شامل: ۱- قرار توقف تحقیقات موضوع ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۲- انجام تحقیقات و وجود نقص در آنها موضوع ماده ۲۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری ۳- تشخیص ملائت کفیل موضوع ماده ۲۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۴- انتشار تصاویر متهم موضوع ماده ۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری ۵- انجام تحقیق در خارج از حوزه قضایی موضوع ماده ۱۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری. (رستمی، ۱۳۹۷: ۱۷۰)

لذا، عدم استقلال بازپرس در تصمیم‌گیری، نیازمند نص صریح قانون است. از طرفی همان‌گونه که در مباحث پیش گفته ذکر گردید؛ جهت قرار منع تعقیب، جزء ارکان مهم و دارای آثار عقیده بازپرس محسوب می‌شود که می‌بایست وفاق و سازگاری بین بازپرس و دادستان برابر ماده ۲۶۷ قانون آیین دادرسی کیفری وجود داشته باشد در غیر این صورت گویا مخالفت با جهت قرار منع تعقیب مخالفت با اصل قرار منع تعقیب است. از نظر نگارنده هر یک از قرارهای منع تعقیب با جهت خاص، دارای چیستی خاص بوده و نمی‌توان یکی را به جای دیگری نهاد. به سخن دیگر، این جهت است که به قرار، هستی می‌بخشد. مخالفت با جهت به معنای مخالفت با هستی و چیستی قرار است. لذا برخلاف نظر سابق الذکر، تأکید می‌گردد؛ موافقت با اصل قرار بدون موافقت با جهت قرار به معنای مخالفت با ساختار قرار است.

۲/۳. عدم لزوم تبعیت بازپرس از دادستان

مقام تعقیب دادستان و مقام تحقیق بازپرس است که در قانون آیین دادرسی کیفری این دو مقام مستقل و جدا از یکدیگر هستند. (زراعت، ۱۴۰۳: ۱۷۲) مواد ۳، ۹۲، ۹۳، ۲۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری نیز مؤید استقلال بازپرس در تصمیم‌گیری است. لذا از نظر

برخی از قضات، نظر به اصل عدم تبعیت و استقلال بازپرس در برابر دادستان، بازپرس در جهت صدور قرار منع تعقیب تابع دادستان نبوده و در جهت قرار، کاملاً مستقل و می‌تواند اختلاف نماید. زیرا معتقدند، مقنن در ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری علاوه بر اصل قرار منع تعقیب به جهات صدور آن نیز اشاره نموده است، لکن در ماده ۲۶۷ قانون مذکور مقنن صرفاً به اصل قرار منع تعقیب تصریح نموده و موافقت جهات صدور منع تعقیب مدنظر نبوده است. لذا از نظر این گروه بین موافقت با «اصل» و «جهت» قرار منع تعقیب تفاوت وجود دارد و اختلاف بین مقام تعقیب و تحقیق، از جهات اختلاف مقرر در ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری نمی‌باشد و آنچه موجب اختلاف می‌گردد، اصل قرار است نه جهت صدور آن.

از این رو، این تئوری می‌تواند منجر به دو دیدگاه گردد؛ ۱. به لحاظ عدم لزوم تبعیت بازپرس از دادستان و بروز اختلاف، مداخله دادگاه جهت رفع اختلاف ضرورت دارد. ۲. به لحاظ عدم لزوم تبعیت بازپرس از دادستان، نظر بازپرس حاکم بوده و ضرورتی به مداخله دادگاه نیست. در واقع از موارد حل اختلاف تلقی نمی‌شود. ذیلاً به بررسی هر یک از مباحث پرداخته می‌شود.

۱/۲/۳. ضرورت مداخله دادگاه جهت حل اختلاف

از دیدگاه برخی قضات بر اساس ماده ۲۶۷ قانون آیین دادرسی کیفری موافقت دادستان با اصل و فرع قرار منع تعقیب شرط است. به سخن دیگر نه تنها دادستان باید با اصل قرار منع تعقیب موافق باشد بلکه جهت صدور قرار نیز باید به موافقت دادستان برسد و در صورت عدم موافقت و اختلاف وی با بازپرس، حل اختلاف با دادگاه است. (مهاجری، ۱۳۹۵: ۲/۲۷۳) از نظر برخی نویسندگان نیز هرچند قانون ساکت است لکن حل اختلاف بر عهده دادگاه می‌باشد. (یوسفی، ۱۳۹۵: ۲/۱۵۰) برخی حقوقدانان موافقت دادستان با اصل قرار و مخالفت وی با سایر موضوعات را از موارد حل اختلاف توسط دادگاه دانسته‌اند بدون آن که به اختلاف در جهت قرار منع تعقیب اشاره نمایند. (عابدی، ۱۳۹۸: ۳۴۲) بعضی از حقوقدانان به اختلاف بازپرس و دادستان در اصل وقوع یا عدم وقوع جرم توجه داشته‌اند و حل اختلاف را بر عهده دادگاه صالح به اصل اتهام می‌دانند. (خالقی، ۱۳۹۵: ۳۲۱) شایسته بیان است اختلاف بازپرس و دادستان در جهت صدور قرار منع تعقیب به لحاظ فقدان وصف کیفری و فقدان دلیل بر ارتکاب جرم از موارد

اختلاف در اصل وقوع جرم و بزه‌کار بودن و نبودن متهم است.^۱ زیرا بالفرض دادستان با صدور قرار منع تعقیب به جهت فقد وصف مجرمانه اعتقاد به جرم نبودن رفتار ارتكابی دارد و دادستان با مخالفت خود و اصرار بر جهت فقد دلیل اعتقاد بر جرم بودن رفتار انتسابی و نبودن دلیل بر ارتكاب جرم دارد. (فی المثل اختلاف در بی ادبی صرف و توهین کیفری) برخی از نویسندگان نیز بدون اشاره به اختلاف دادستان و بازپرس در جهت قرار منع تعقیب، به مخالفت دادستان با «اصل قرار» یا «اجزای آن» تصریح نموده اند. (طهماسبی، ۱۴۰۳: ۲۹۳) تبعاً جهت قرارهای دارای جهت، از اجزای قرار یا تصمیم دادسرا محسوب می شود.

۳/۲/۱. حل اختلاف بر اساس ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری

بر اساس ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری، در هر مورد که دادستان با عقیده بازپرس مخالف باشد و بازپرس بر عقیده خود اصرار کند پرونده برای حل اختلاف به دادگاه صالح ارسال و طبق تصمیم دادگاه عمل می شود.^۲ ابتدای این ماده هر چند اطلاق دارد لکن شامل هر نوع اختلاف نظر نمی شود. بلکه صرفاً شامل مواردی می شود که موافقت دادستان با تصمیم بازپرس شرط بوده می باشد. فی المثل قرار های مندرج در ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری که برابر ماده ۲۶۷ نیازمند موافقت دادستان است. لذا شامل مواردی چون قرار توقف تحقیقات با وجود اختلاف نظر فی مابین دادستان و بازپرس نمی

^۱ نشست قضایی ۸۳۹۰-۱۴۰۰ مورخ ۱۳۹۹/۸/۲۸ استان فارس: «نظر هیات عالی و اکثریت قضات: اگر اختلاف در بزه‌کار بودن یا نبودن متهم باشد؛ با توجه به ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصل بر این است که دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل اتهام را دارد مرجع حل اختلاف بین دادستان و بازپرس می باشد.»

^۲ در برخی مواقع ممکن است دادستان صراحتاً با نظر بازپرس مخالفت نکند لکن تقاضای وی به گونه باشد که ظهور در مخالفت با نظر بازپرس داشته باشد در این صورت به نظر نگارنده موضوع می تواند از موارد اختلاف تلقی شود. به طور نمونه بازپرس قرار منع تعقیب به جهت فقدان وصف کیفری صادر نموده است، لکن دادستان بدون اظهار نظر صریح در خصوص اصل قرار و جهت آن از بازپرس تقاضا می نماید متهم را احضار و موضوع اتهامی را به وی تفهیم و آخرین دفاع را نیز اخذ نماید. این نظر مبین آن است که دادستان با فقدان وصف مخالف است و بالعکس نظر به این دارد که موضوع وصف کیفری دارد لکن می بایست ادله جمع آوری گردد.

شود. بنظر نگارنده در صورت اختلاف میان بازپرس و دادستان مبنای حل اختلاف توسط دادگاه ماده ۲۶۹ قانون یاد شده می باشد.^۱ چون ماده عمومیت دارد. تبعاً چون مبنای اختلاف ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری می باشد، تشخیص مرجع حل اختلاف بر اساس ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری صورت می پذیرد نه ماده ۲۷۲ قانون موصوف که به شرح ذیل به بررسی آن پرداخته می شود.

۲/۱/۲/۳. حل اختلاف بر اساس ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری

بر اساس ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری، در صورت اختلاف بین بازپرس و دادستان در ۱- صلاحیت ۲- نوع جرم ۳- مصادیق قانونی جرم حل اختلاف با دادگاه کیفری دویی است که دادسرا در معیت آن انجام وظیفه می نماید. منظور از نوع جرم، اختلاف نظر بازپرس و دادستان در عنوان مجرمانه است که بر عمل متهم منطبق می گردد، مانند اینکه یکی از آن دو عمل را خیانت در امانت ولی دیگری با اعتقاد به این که رابطه امانی در میان نبوده، بلکه مال موضوع جرم صرفاً در دسترس مرتکب بوده، نه سپرده شده به او، نظر به تحقق سرقت داشته است. منظور از اختلاف نظر بازپرس و دادستان در مصادیق قانونی جرم این است که آن دو ضمن اتفاق نظر بر عنوان مجرمانه کلی قابل انطباق با عمل متهم (مثلاً سرقت) در مورد جزئیات تطبیق (یعنی ساده یا مشدد بودن سرقت) اختلاف نظر داشته باشند. (خالقی، ۱۳۹۵: ۳۲۱)

۳/۱/۲/۳. دادگاه صالح

بر اساس ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری اگر اختلاف دادستان و بازپرس بر اساس ماده ۲۶۹ قانون مذکور باشد، حل اختلاف با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به اصل اتهام را دارد. اگر صلاحیت رسیدگی به اصل اتهام در صلاحیت دادگاه های انقلاب

^۱ شایسته بیان است؛ در صورت وجود نواقص در پرونده و عدم امکان رفع اختلاف، دادگاه می تواند متعاقب رفع نواقص پس از صدور قرار رفع نقص، حل اختلاف نماید. نشست قضایی استان خراسان رضوی مورخ ۱۳۹۶/۲/۲۷: «باتوجه به وحدت ملاک مواد ۲۷۴ و ۳۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، چنانچه دادگاه در مقام حل اختلاف بین دادستان و بازپرس پرونده را واجد نقص تحقیقات بداند، صدور قرار رفع نقص از سوی دادگاه فاقد منع قانونی است. بدیهی است که دادگاه نیز راساً می تواند مبادرت به رفع نقص نماید.»

یا کیفری یک باشد و در آن حوزه تشکیل نشده باشد، در صلاحیت کیفری دو می باشد. اما اگر اختلاف دادستان و بازپرس از مواد سه گانه مندرج در ماده ۲۷۲ قانون یاد شده باشد، حل اختلاف با دادگاه کیفری دو خواهد بود. بر خلاف قاعده کلی که در ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری پیش بینی شده است در این ماده به موجب یک حکم استثنایی مرجع حل اختلاف را در مورد هر جرمی و هر صلاحیتی، دادگاه کیفری دو اعلام نموده است. مبنای تدوین این حکم عبارت است از نخست: در مورد صلاحیت و تعیین دقیق عنوان مجرمانه چون هنوز اختلاف وجود دارد لذا مشخص نیست که دادگاه صالح به شرحی که در ماده ۲۷۱ قانون مذکور مورد نظر است، چه دادگاهی است. علت دوم معطوف به ماده ۳۰۱ این قانون است که دادگاه کیفری دو به عنوان مرجع عام معرفی شده و صلاحیت رسیدگی به تمام جرایم و به تبع، لواحق را دارد. (طهماسبی، ۱۴۰۳: ۲۹۷) از نظر نگارنده، به نظر می رسد ماده ۲۷۲ قانون یاد شده مستلزم بازنگری در اصلاحات بعدی است زیرا ایجاد صلاحیت اضافی برای دادگاه کیفری دو به عنوان یک مرجع عمومی زمانی که دادگاه های مورد نظر طرفین اختلاف، اختصاصی و استثنایی باشند، از منطق حقوقی فاصله دارد. به طور مثال اگر از نظر بازپرس دادگاه انقلاب و از نظر دادستان دادگاه نظامی صالح باشد، به چه علت دادگاه کیفری دو در مورد صلاحیت دو مرجع اختصاصی اتخاذ تصمیم نماید؟ در این خصوص در رویه قضایی ملاحظه می گردد دادگاه کیفری دو به لحاظ تخصصی بودن موضوع، تصمیمی در مورد صلاحیت اتخاذ نموده است که خلاف رویه مراجع اختصاصی است. به هر صورت، به نظر می رسد در این خصوص توسل به قاعده دادگاه با درجه بالاتر که در ماده ۳۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مورد توجه مقنن قرار گرفته است، راهگشاست.

۲/۲/۳. عدم ضرورت مداخله دادگاه جهت حل اختلاف

برخی از مقامات قضایی معتقدند بر اساس اصل عدم تبعیت بازپرس از نظر دادستان و عدم امکان اختلاف در جهت قرار منع تعقیب فی مابین دادستان و بازپرس و حاکمیت دیدگاه بازپرس بر نظر دادستان، اساساً دادستان نمی تواند با بازپرس اختلاف نماید لذا در صورت اختلاف، دادگاه می بایست پرونده را بدون تصمیم گیری در خصوص اختلاف، جهت ابلاغ عقیده اتخاذ شده به شعبه بازپرسی اعاده و دادستان را به متابعت از نظر بازپرس و استقلال وی، ارشاد نماید. همان گونه که در مباحث سابق ذکر گردید، این نظر مطابق قانون آیین دادرسی کیفری غیر قابل پذیرش و از موجبات اختلاف و حل آن توسط دادگاه است.

نتیجه گیری

بر اساس مطالب پیش گفته به شرح ذیل نتیجه گیری می شود:

قرار منع تعقیب در زمره قرارهایی است که به جهات مختلف صادر می شود. هر یک از این جهات در شمار اجزای قرار بوده و مبانی آن تلقی می شود. لذا علاوه بر اینکه لزوماً باید جهت قرار در تصمیم درج شود می بایست برابر ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری بین بازپرس و دادستان توافق باشد. در صورت اختلاف بازپرس و دادستان در جهت قرار منع تعقیب، قانون آیین دادرسی کیفری ساکت است و مناسب بود قانون در این خصوص تعیین تکلیف می نمود. با این حال در رویه قضایی در خصوص مسأله مذکور دو دیدگاه کلی وجود دارد؛ (۱) لزوم تبعیت بازپرس از دادستان (۲) عدم لزوم تبعیت بازپرس از دادستان. در فرض اخیر، دو احتمال متصور است؛ (۱) لزوم مداخله دادگاه جهت حل اختلاف (۲) عدم لزوم مداخله دادگاه جهت حل اختلاف. پژوهش حاضر از این حکایت دارد که بازپرس وفق ماده ۲۶۹ قانون مذکور تکلیفی به تبعیت از نظر دادستان ندارد و در صورت اصرار بر نظر خود می بایست پرونده را جهت حل اختلاف به دادگاه ارسال نماید. حل اختلاف نیز برابر مواد ۲۶۹ و ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری بر عهده دادگاه کیفری صالح به اصل اتهام می باشد.

فهرست منابع

فارسی

- ۱- آشوری، محمد (۱۴۰۰)، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، چاپ چهاردهم، تهران، سمت.
- ۲- احمدزاده، رسول، تام، مجتبی (۱۴۰۲)، آیین کیفردهی، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- ۳- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، ترمینولوژی حقوق، چاپ هفتم، تهران، گنج دانش.
- ۴- حاجی تبار فیروزجائی، حسن (۱۳۹۹)، آیین دادرسی کیفری کاربردی، چاپ دوم، تهران، میزان.
- ۵- خالقی، علی (۱۳۹۵)، نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، چاپ هشتم، تهران، شهردانش.
- ۶- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۰)، لغت نامه دهخدا، چاپخانه دانشگاه تهران.
- ۷- رستمی، هادی (۱۳۹۷)، آیین دادرسی کیفری، چاپ اول، تهران، میزان.
- ۸- رضائی، احمد، صداقت مهر، هاجر (۱۴۰۰)، بایسته‌های دادنامه کیفری، چاپ دوم، تهران، میزان.
- ۹- زراعت، عباس (۱۴۰۳)، اصول آیین دادرسی کیفری ایران، چاپ سوم، تهران، مجد.
- ۱۰- شاکری، ابوالحسن، هادی زاده، رضا (۱۳۹۵)، اصل تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق در ایران، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال هفتم، شماره ۱.
- ۱۱- صالحی راد، محمد (۱۴۰۱) آیین نگارش آرا قضایی، چاپ پنجم، تهران: مجد.
- ۱۲- طهماسبی، جواد، طهماسبی، امیررضا (۱۴۰۳)، تحلیل کاربردی قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوقی و قضایی کشور، چاپ اول، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- ۱۳- عابدی، احمرضا (۱۳۹۸)، آیین دادرسی کیفری، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- ۱۴- علی پور، محمدعلی، موسوی مجاب، سیددردید، موالی زاده، سیدباسم (۱۴۰۱)، استقلال نهاد تحقیق از نهاد تعقیب کیفری در نظام حقوقی ایران و لبنان، حقوقی دادگستری، دوره ۸۶، شماره ۱۱۸.
- ۱۵- فتحی، محمدجواد، دهقانی، علی (۱۳۸۸)، استقلال بازپرس در انجام تحقیقات مقدماتی و تاثیر آن در تحقق دادرسی عادلانه، حقوق اسلامی، سال پنجم، شماره ۲۰.

- ۱۶- کوشکی، غلامحسین (۱۴۰۱)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ دوم، تهران، جهاد دانشگاهی.
- ۱۷- مهاجری، علی (۱۳۹۵)، آیین رسیدگی در دادسرا، جلد دوم، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات فکرسازان.
- ۱۸- یوسفی، ایمان (۱۳۹۵)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ دوم، تهران، میزان.
- ۱۹- (۱۳۸۰). «مبانی نظری پیشگیری از وقوع جرم»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۳ و ۳۴.

انگلیسی

1. Ashouri, Mohammad (1400), Criminal Procedure Code, Volume 2, 14th Edition, Tehran, Samt. (In Persian)
2. Ahmadzadeh, Rasoul, Tam, Mojtaba (1402), Criminal Procedure Code, Tehran, Judiciary Press and Publication Center. (In Persian)
3. Jafari Langroodi, Mohammad Jafar (1386), Legal Terminology, 7th Edition, Tehran, Ganj Danesh. (In Persian)
4. Hajitabar Firouzjaei, Hassan (1399), Applied Criminal Procedure Code, 2nd Edition, Tehran, Mizan. (In Persian)
5. Khaleghi, Ali (1395), Points in the Criminal Procedure Code, 8th Edition, Tehran, ShahrDanesh. (In Persian)
6. Dehkoda, Ali Akbar (1340), Dehkoda Dictionary, Tehran University Press. (In Persian)
7. Rostami, Hadi (1397), Criminal Procedure Code, 1st Edition, Tehran, Mizan. (In Persian)
8. Ramezani, Ahmad, Sedaghat Mehr, Hajar (1400), The Requirements of a Criminal Case, Second Edition, Tehran, Mizan. (In Persian)
9. Zeraat, Abbas (1403), Principles of Criminal Procedure in Iran, Third Edition, Tehran, Majd. (In Persian)

10. Shakeri, Abolhasan, Hadizadeh, Reza (1395), The Principle of Separation of the Prosecution Authority from the Investigation Authority in Iran, Criminal Law Research Journal, Seventh Year, No. 1. (In Persian)
11. Salehi Rad, Mohammad (1401) The Procedure for Writing Judicial Opinions, Fifth Edition, Tehran : Majd. (In Persian)
12. Tahmasebi, Javad, Tahmasebi, Amirreza (1403), An Applied Analysis of the Criminal Procedure Code in the Legal and Judicial System of the Country, First Edition, Tehran, Judiciary Press and Publications Center. (In Persian)
13. Abedi, Ahmarza (1398), Criminal Procedure, Tehran, Judiciary Press and Publications Center. (In Persian)
14. Alipour, Mohammad Ali, Mousavi Mojab, Seyed Dorid, Movali Zadeh, Seyed Bassem (1401), Independence of the Investigation Body from the Criminal Prosecution Body in the Legal System of Iran and Lebanon, Judiciary Law, Volume 86, Issue 118. (In Persian)
15. Fathi, Mohammad Javad, Dehghani, Ali (1388), Independence of the Investigator in Conducting Preliminary Investigations and Its Effect on Realizing a Fair Trial, Islamic Law, Year 5, Issue 20. (In Persian)
16. Koshki, Gholam Hossein (1401), Criminal Procedure Code, Volume 1, Second Edition, Tehran, Jihad Daneshgahi. (In Persian)
17. Mohajeri, Ali (1395), Procedure in the Prosecution, Volume 2, Eleventh Edition, Tehran, Feker Sazan Publications. (In Persian)
18. Yousefi, Iman (1395), Criminal Procedure Code, Volume 1, Second Edition, Tehran, Mizan. (In Persian)